

۵۴۱۱***۰۹۱۶: تنهایی تلخ است... تلخ مثل نگاه نوازنده ای که با دست های بریده به پیانو می نگیرد... کنج گلویم قبرستانی است پر از احساس هایی که زنده به گور شده اند به نام بغض.

۶۵۱۲***۰۹۲۵: برادر کوچولو.. صدای تو را کسی نمی شنود.. زخم های تو به چشم نمی آید.. وقتی همین الان خواهر کوچولوت دیگه درد زخم هاشو حس نمیکند

۸۸۰۱***۰۹۱۳: سلام. راجع به مطلب آقای راستی باید بگویم جانا سخن از زبان ما میگویی. ممنون از همگی شما

ماهانامه: پابنده باشید دوست عزیز

۹۲۲۳***۰۹۱۳: روزی مجنون از سجاده شخصی عبور کرد، مرد نمازرا شکست و گفت: مردک! در حال رازونیاز با خدا بودم تو چگونه این رشته را بریدی ؟ مجنون لبخندی زد و گفت: عاشق بنده ای هستم و تو را ندیدم، چگونه تو عاشق خدایی و مرا دیدی؟!

۹۶۱۶***۰۹۲۶: من اینجا روزشمار نبودنت را با اشکهایم علامت گذاری میکنم، ای کاش تو آنجا کمی دلت برایم تنگ شود (تقدیم به س عزیزم)

۴۳۱۰***۰۹۱۳: امام خامنه ای: بالاترین تخلفها، آن تخلفها و جرایمی است که پایه های نظام را سست میکند

همچنان منتظر پیامک های شما هستیم.

روزشمار این ماه

۶/۱	روز بزرگداشت ابن سینا - روز پزشک
۶/۶	ولادت حضرت معصومه - روز دختران
۶/۱۶	ولادت حضرت امام رضا (ع)
۶/۲۱	روز سینما
۶/۲۷	روز شعر و ادب پارسی- بزرگداشت شهریار
۶/۳۱	آغاز هفته دفاع مقدس

سالروز ولادت حضرت معصومه (س) و روز دختر بر تمام دختران ایران زمین مبارک



یعنی خوشم میاد تو تقویم از روز حمام عمومی گرفته تا روز واشر سر سیلندر پیکان جوانان گوجه ای داریم ولی روز پسر نداریم D:

شهریور

اینک ای دوست سلام همه شبهای پر از نقره ی تو مهتابی.. آسمانت آبی من بیاد تو در این پهنه ی ریگ آبادم.. چون تو شادی شادم بار دیگر امروز.. خنکای سحر آورد خبر ز آمدن شهریور گاه* تعدیل دمای خشن ویرانگر وقت برچیدن بیداد ز تیر و مرداد موسم کاهش سوز از سر سوزان باد چه بگویم همگی خفه به شب پخته به روز اینهمه سیطره ی جائز* خورشید تموز* چشمه از آب بماند، جگر خاک درید، طاقت از سبزه برید بوته زاران پلاسیده فتادند درون گله ها*

گله ها پر شده از حاصل پوسیده ی بی ارج و بها از کولرها چه بگویم که شده قایقی از شوره و گچ در تالاب بند بند تنشان خست* نمک، سود* در آب بسکه پُر کار شب و روز به سر کرده ز چرخیدن و تاب میخ در پایه ی کنتور شده شل بسکه بگردید ز محور به شتاب وات و ولتاژ رقم کرده و مبلغ به حساب حالیا باد مبارک قدمت شهریور،

چونکه با آمدنت رنج و عذاب آمد سر گاه: وقت جائز: ستم کار تموز: تابستان گله: از فنون کشاورزی رایج در منطقه ابوزیدآباد خست: (خستن) مجروح شدن سود: (سودن) فرسودن

هفته ی دفاع مقدس را بر آنان که رفتند، و آنان که ماندند و عهد رفته گان رانشکستند گرامی می داریم. بچه ننه های جبهه!! روز اول بود.

همین اول کار فرمانده نارنجکی را انداخت بین جمعیت که خیلی ها ترسیدند!! ضامنش را نکشیده بود. بعد به آن ها گفت: «بچه ننه ها برگردید عقب پیش ننه تان. شما به درد جنگ نمی خورید! یک بار که فرمانده رفته بود توالت، یکی از همین بچه ننه ها رفته بود دو تا سنگ آورده بود ، انداخت روی سقف توالت که فلزی بود و صدای زیادی درست شد. فرمانده آمد بیرون. به یک دستش شلوار بود و دست دیگرش را گرفته بود پشت سرش. یک نفر روی خاکریز نشست بود، می گفت: «برگردید عقب پیش ننه تان. شما به درد جنگ نمی خورید. «و می خندید. حالا فرمانده چه بلایی سرشون آورد بماند!!!

برگرفته از پیچ خاطرات طنز دفاع مقدس

نگاه.. اگر بخواهیم

خودمان را پنجره ای با جداره های سنگی تصور کنیم، شاید غمگینانه ترین چیز

ممکن فضای روبه رویمان باشد. زمانهایی طولانی باید به آن چشم بدوزیم بدون اینکه قادر باشیم خود را از چنگ این وظیفه ی ناخواسته رها کنیم. اوایل ممکن است هر چیز کوچکی توجه ما را به خود جلب کند، افتادن برگ درختان، رد شدن پرنده ای در برابر دیدگانمان، ساخت بنایی عظیم به دست بشر، رشد گیاهان، تغییر فصل ها. اما از آنجا که یک پنجره ی سنگی سالها بلکه قرن ها محکم و ثابت سر جای خود می ایستد و تغییر نمی کند چه بسا ما در شصت سالگی هنوز کودک خسته و تنهایی باشیم که کاری جز نگاه کردن به فضای روبه رو نکرده ایم. نتیجتا اگر فضای مقابل پارک جنگلی بزرگی باشد ما پنجره ای سرسبز خواهیم شد که پس از اعدام درختان رو به سیاهی می رویم و اگر فضای روبه رو بیابان وسیعی باشد ما تبدیل به پنجره ای خشک و خشن با خارها و زخم های بسیار شده ایم، نه خود چیزی برای عرضه داریم نه بیابان. و اگر روبه رو میدان جنگ باشد ما پنجره ای ظالم یا پنجره ای مظلوم و به ناچار شکست خورده هستیم. در هر صورت چه چیز میتواند اندام سنگی ما را انکار کند؟ ما یک چهارگوشه ی چندصد ساله هستیم، ما نمی توانیم به پشت بچرخیم، ما نمی توانیم رد پرنده ها را دنبال کنیم، ما نمی توانیم سر بلند کرده و آبی آسمان را نگاه کنیم. چون ما یک پنجره هستیم یک پنجره ی ابدی.



بچه ننه ها برگردید عقب پیش ننه تان. شما به درد جنگ نمی خورید! یک بار که فرمانده رفته بود توالت، یکی از همین بچه ننه ها رفته بود دو تا سنگ آورده بود ، انداخت روی سقف توالت که فلزی بود و صدای زیادی درست شد. فرمانده آمد بیرون. به یک دستش شلوار بود و دست دیگرش را گرفته بود پشت سرش. یک نفر روی خاکریز نشست بود، می گفت: «برگردید عقب پیش ننه تان. شما به درد جنگ نمی خورید. «و می خندید. حالا فرمانده چه بلایی سرشون آورد بماند!!!



ممکن فضای روبه رویمان باشد. زمانهایی طولانی باید به آن چشم بدوزیم بدون اینکه قادر باشیم خود را از چنگ این وظیفه ی ناخواسته رها کنیم. اوایل ممکن است هر چیز کوچکی توجه ما را به خود جلب کند، افتادن برگ درختان، رد شدن پرنده ای در برابر دیدگانمان، ساخت بنایی عظیم به دست بشر، رشد گیاهان، تغییر فصل ها. اما از آنجا که یک پنجره ی سنگی سالها بلکه قرن ها محکم و ثابت سر جای خود می ایستد و تغییر نمی کند چه بسا ما در شصت سالگی هنوز کودک خسته و تنهایی باشیم که کاری جز نگاه کردن به فضای روبه رو نکرده ایم. نتیجتا اگر فضای مقابل پارک جنگلی بزرگی باشد ما پنجره ای سرسبز خواهیم شد که پس از اعدام درختان رو به سیاهی می رویم و اگر فضای روبه رو بیابان وسیعی باشد ما تبدیل به پنجره ای خشک و خشن با خارها و زخم های بسیار شده ایم، نه خود چیزی برای عرضه داریم نه بیابان. و اگر روبه رو میدان جنگ باشد ما پنجره ای ظالم یا پنجره ای مظلوم و به ناچار شکست خورده هستیم. در هر صورت چه چیز میتواند اندام سنگی ما را انکار کند؟ ما یک چهارگوشه ی چندصد ساله هستیم، ما نمی توانیم به پشت بچرخیم، ما نمی توانیم رد پرنده ها را دنبال کنیم، ما نمی توانیم سر بلند کرده و آبی آسمان را نگاه کنیم. چون ما یک پنجره هستیم یک پنجره ی ابدی.



والیبال محمدآباد، از بازی های

زیبایی است که حد و مرز نمی شناسد. در این بازی تعداد نفرات مطرح نیست، کیفیت هم مطرح نیست، در کل چیز خاصی مطرح نیست. تعداد بازیکنان هر چه بیشتر باشد بازی بهتر و جذاب تر خواهد بود که گاهی در هر طرف به ۱۵ نفر هم می رسد. در هر طرف یک کدخدا، دو پخمه و دو چربی هم وجود دارد. کدخدا معمولا از خواب بیدار شده و به حالت منگی به جای همه بازی می کند. مثلا سرویس می زند، توپ طرفین را می گیرد، گاهی به جای پاسور بازی می کند و در نهایت توپ را می کوبد که البته بیشتر آنها را خراب می کند. جالب اینجاست که کسی به آنها اعتراضی نمی کند، ولی اگر یک بازیکن معمولی از ۱۰ توپ یکی را خراب کند، همه از جمله کدخدا به او غر می زنند. پخمه ها یا سنگین وزن اند یا قد درازی دارند، مهارت آنها در کوبیدن توپ در تور خلاصه می شود. چربی ها در خط یک سوم بعنوان پاسور، با قصد پاس دادن، به اصطلاح توپ را چرب کرده یا از زیر تور آن را پاس می دهند، یا به هر شکل دیگر آن را خراب می کنند. این ۱۵ نفر علاوه بر موارد ذکر شده، خود را موظف می دانند دست های خود را در حالت های گوناگون به صورت ثابت نگه داشته و طرف مقابل وظیفه دارد توپ را بر این دست ها بکوبد. برخی بردها به جاخالی دادن و از خودگذشتگی تیم

مقابل بستگی دارد. به طور مثال یکی از بازیکنان تیم مقابل با بیان اینکه "ما لقمه ی حرام از گلوبیمان پایین نمی رود" اعلام دست به توری می کند و امتیاز را به تیم مقابلش می دهد. از این دست از خودگذشتگی ها بسیار است، به طوری که گاهی حتی در صورت نخوردن دست به تور هم، طرف اعلام می کند که دستش به تور خورده که البته بعضا غیرت بازیکنان تیم مقابل را بر می انگیزد که: میخواهید به ما صدقه بدهید؟ ما خودمان صدقه دهنده ایم، شما بفرمایید شامی تان را سرخ کنید. قضیه ی شامی سرخ کردن به زمانی باز می گردد که گاهی حس شیطنت برخی بازیکنان برمی انگیزد و توپ را در کف دست جای می دهند و با مکث کوتاهی آن را پاس می دهند. این خطا را پیشکسوتان می گیرند، پیشکسوتان می گویند این خطا را با صدای شیلپ کف دست که به شامی سرخ کردن می ماند، تشخیص می دهند. گیم نهایی و طلایی که به گیم شب کوری معروف می باشد از لحظات جذاب بازی است. نحوه ی برگزاری این بازی این است که در تاریکی مطلق انجام می شود و از روی صدا بازیکنان را پیدا می کنند. در شب کوری سرویس های به خصوصی زده می شود از جمله: "لا ابری، اره ای دنده درشت و دنده ریز، چکشی، گنبدی و تاب تاب". ما همگی بر سر اینکه این استعدادها در حال تلف شدن اند اتفاق نظر داریم! که البته بین پیشکسوتان اختلاف نظر هست. بستگی دارد الگوی شما حامد باشد، علی باشد، سعید باشد یا دیگر دوستان! بقلم سعید محمدی

ماهنامه: امیدواریم مسئولین محترم، دهیاری و شورای اسلامی محمدآباد در جهت تجهیز نور و فنس زمین والیبال محمدآباد اقدام فرمایند. از پیش، از این محترمان تقدیر بعمل می آید.

خط قرمز تحصیلی در منطقه. در روزها و ماه اخیر که روستاها و شهرهای کشور در صدد معرفی پذیرفته شدگان برتر دانشگاهی خود هستند، متأسفانه در منطقه ابوزیدآباد شاهد افت قبولی رتبه های برتر دانشگاه ها هستیم. کاهش قبولی رتبه های برتر دانشگاهی باید زنگ هشدار را برای بیدار باش خانواده ها و مسئولین شهر ابوزیدآباد به صدا در آورد!!! که ما به کدامین سمت و سو در حرکتیم!!!! نباید فراموش کنیم که منطقه ابوزیدآباد در دهه هفتاد و هشتاد شاهد رتبه های دو رقمی و سه رقمی بوده که امروزه این عزیزان در مراتب برتر تحصیلی و حتی اداری بر مسندهای حکومتی و حاکمیتی در حال خدمت رسانی به نظام مقدس جمهوری اسلامی هستند. سوالی که پیش روی ما قرار دارد این است که چرا در سال های اخیر که شهرهای اطراف شاهد رتبه های برتر دانشگاهی است، منطقه ابوزیدآباد از این ظرفیت بی بهره مانده و در پاره ای موارد عقب گرد داشته ایم؟ بدون شک مجموعه عوامل در هم تنیده ای موجبات افت قبولی در دانشگاه ها را رقم زده است. دانش آموز، خانواده و والدین، محیط مدرسه و معلم، مسئولان آموزش و پرورش و اجتماع از جمله آنها هستند. حال باید هر یک از عوامل زمینه ساز افت قبولی در دانشگاه ها مورد واکاوی قرار گرفته و در نتیجه موانع پیش رو با تدابیری مرتفع گردد. از جمله عوامل ایجاد انگیزه و ارتقا دهنده افت تحصیلی عبارتند از:

۱. تقویت ارتباط فی ما بین والدین و مدرسه ۲. برگزاری کلاس های تقویتی کنکور برای دانش آموزان ۳- تقویت روحیه اعتماد به نفس در دانش آموزان و تشویق آنها به ادامه تحصیل ۴- معرفی الگوهای موفق تحصیلی در سطح مدارس ۵- تشویق دانش آموزان به مهاجرت به مدارس برتر شهرهای کاشان و آران و بیدگل **حسن امجدیان**

تیم فوتبال شهدای بخش کویرات، در جام بازی یوز آسیایی(آران و بیدگل) با کسب مقام اول و قهرمانی، خوش درخشید.



با آرزوی موفقیت برای این دوستان و همچنین آقایان علی ایلیاتی و یوسف محمدی، سرپرست و سرمربی محترم این تیم.



این عکس جانهاز محمدزاده است. خیلی ها از دیدن این عکس حالشون خراب میشه... یه بار وقتی واسه درمان به تهران رفته تو رستوران راهش نمیدن. زنها از چهره اون میترسن... خوب نگاه کنید صورت اون جلوی ترکشا رو گرفت تا ما ترکش نخوریم. اولین کلمه یا اولین دیالوگم... روزی چند بار شهید میشوی برادر؟؟؟؟



امیرشایان عزیزم! میلاد تو معراج دستهای من است، وقتی که عاشقانه تولد را شکر میگویم! فرشته آسمانی من، سالروز زمینی شدنت مبارک. از طرف پدر و مادر

نقدیر از مسئولین و پیشکسوتان محترم منطقه



جناب آقای سید صالح سجادی، مسئول دفتر پست شهر ابوزیدآباد. ایشان از سال ۶۲ به مدت ۳۱ سال است که در این سمت مشغول به فعالیت هستند. ماهنامه یشم و مروارید، ضمن خدا قوت، از طرف مردم منطقه از ایشان کمال تقدیر را دارد. با آرزوی موفقیت روز افزون.

برای معرفی چهره ها با ما تماس بگیرید

جنگ بعدی بر سر آب است! اسفند ۷۹ به بهونه دیدن داییم به همراه خانواده راهی فرنگستان شدم پس از فرود طیاره یا همون هواپیما به شهر فرانکفورت آلمان با دیدن همه چیز انگشت حیرت در دهان فرو بردم و یاد حرف سید جمال الدین اسدآبادی افتادم که می گفت: ”رفتم به غرب اسلام را دیدم ولی مسلمان ندیدم. برگشتم به شرق مسلمان دیدم اما اسلام ندیدم.“ چند روز اندر کف فرنگ بودم. سکوتش،

نظمش، مردمش و ... بارش باران ممتد دلمو برای کوپرمون تنگ کرده بود که دیدم دایی برای آبیاری گلخونه باغش آب پاش به دست، آب بارونی که از روی شیروونی جمع شده و داخل یک تانکر ۵۰۰ لیتری ریخته شده رو استفاده می کنه کنجاو شدم ازش پرسیدم چرا از آب شیر استفاده نمی کنی؟ نگاه عاقل اندر سفیپی به من کرد گفت: ”آب لوله کشی برا خوردنه، برا آبیاری باغچه ما آب روی پشت بومو جم می کنیم. هرچیشو استفاده کردیم که کردیم مابقیشو به دولت آلمان می فروشیم!“ گفتم: نمنه؟ چه می کنید؟ گفت: ”به دولت می فروشیم ازآبونمان آب مصرفی لوله کشیمون کم می کنن!“ مغزم سوت کشید با خودم گفتم اینا یا ابلهن یا دیوونه دوباره ازش پرسیدم دولت کشور آلمان با متوسط بارندگی سالیانه ۱۴۰۰ میلی متر (مقایسه شود با متوسط بارندگی پر بارش ترین شهر ایران، بندر انزلی ۱۲۰۰ میلیمتر) آب بارون میخره؟ با زبون محلی بهم گفت: ”اوهو نسل بعدی یی او ییی!“ (آره نسل بعدیم آب میخاد) سالها گذشت... استادی در دانشگاه صنعتی اصفهان داشتم که دایم بر طبل جنگ می کوبید و می گفت: **جنگ جنگ... اما نه آن جنگ جنگ تا پیروزی معروف، جنگ بر سر آب.** اون معتقد بود جنگ جهانی بعدی نه جنگ مذهب و ایدئولوژی نه به قول ساموئل هانتینگتون جنگ تمدن ها و نه جنگ اتمی. فقط بر سر آب جنگ خواهد بود. اون روزها هنوز زاینده رود یا به قول اصفهانی ها زنده رود، زنده بود و سیمای شهر تاریخی اصفهان به برکت این آب زیباتر بود. من تو دلم میخندیدم ههه جنگ بر سر آب؟ مسخره س. کم کمک بستر اون رود خونه طوری شد که کویر لوت را برام تداعی کرد، تازه فهمیدم مشکلی به نام کم آبی هم هست. عادت ما ایرانی های دقیقه نودی همینه،

تا کارد به استخون نرسه کاری نمی کنیم. اما مشکل کم آبی و در آینده نزدیک با این طرز مصرف، بی آبی مشکلی نیست که بشینیم تا کارد به استخون برسه بعدش تصمیم بگیریم. وجود حدود ۶۰ حلقه چاه در اطراف ابوزیدآباد که ۲۴ ساعته آبهای



زیرزمینی رو که در طی صدها و شاید هزار سال به سفره تبدیل شده رو به سطح میکشه و با این کشاورزی سنتی نابودش میکنن نوید آینده ی تیره و مبهمو واسمون تداعی میکنه. تازه فهمیدم استادمون چی می گفت و **آلمانیا نه ابلهن نه دیوونه** اونا به فکر همه چیز هستند و بودن که از زیر خاکستر جنگ جهانی دوم مثل ققنوس ایرانی دوباره متولد شدنو خودشونو به کشورهای دارای حق وتو تحمیل کردنو شدند یکه ۵+۱ مشهور. ما باید رو روشهای آبیاری و نوع محصولاتمون تجدید نظر اساسی بکنیم. میشه چند سال صیفی جات نخورد، ولی مراض های هندی هم چند روز بیشتر بدون آب دووم نمیارن! میشه ماشینو برد کارواش شست یا اصلن نشُست، ولی تشنگیو نمیشه تحمل کرد. زیاد از ماه رمضان نگذشته یادمون بیاد تشنگی چه مزه ای داشت. اصلن نمیخام حرف پرفسور پرویز کردوانی پدر کویرشناسی ایران رو که گفته ”تا ۵۰ سال دیگه کاشان وجود نخواهد داشت“ رو باور کنم، اما سال به سال به چشم خودم می بینم آب کمتر و متاسفانه شورتر میشه. تا کی میخایم توپو تو زمین دولت و حکومت بندازیم و دنبال مقصر باشیم؟ الان دیگه اصلن صحبت نسل بعدی و تربی روشن فکری نیست، من و توایم، خودمون باید صرفه جویی کنیم. اگه سرزمین آبا اجدادیمون رو دوس داریم و نمیخایم مٹ قوم بنی اسرائیل آواره تاریخ بشیم باید کاری کرد. یاد یه شعار از دوستم تودانشگاه افتادم که روی یوزپلنگای ایرانی تحقیق میکرد، شعارش واسه نجات یوزای ایرانی این بود ”هرگز نمیرد به کمک من و تو“. سرزمین ما هم نمیرد با کمک من و تو، اگه درست مصرف کنیم. فراموش نکنیم جنگ بعدی سر آبه! به امید روزهای بهتر.

وحید توکلی، بامداد ۱۴ مرداد ۱۳۹۳

تا همت ای پزشک باقیست دستان تو نعمتی الهیست روز پزشک رو به همه پزشکان محترم منطقه و همچنین پزشکان محمدآباد، آقایان: عباس رجبعلی، علیرضا مفرح، احمد ناصحی پور، احمد نجفی و احمد ساربانى تبریک عرض می نمایم. از طرف مردم محمدآباد



خدای من خدای گرگها هم هست. نانوایی شلوغ بود و چوپان، مدام این پا و آن پا می کرد، نانو به او گفت: چرا اینقدر نگرانی؟ گفت: گوسفندانم را رها کرده ام و آمده ام نان بخرم، می ترسم گرگ ها شکمشان را پاره کنند! نانو گفت: چرا گوسفندان را به خدا نسپردی؟ گفت: سپرده ام، اما او خدای ”گرگها“ هم هست

ماهنامه الغدير، آمادگی خود را جهت انعکاس انواع اخبار مربوط به بخش اعلام داشته و خواهشمند است مسئولین و دوستان مساعدت فرمایند.

ماهنامه الغدير همکار افتخاری

می پذیرد! دوستانی که می توانند در زمینه ی طراحی قالب ماهنامه در ورد و پابلیشر، فتوشاپ، و تایپ یاری فرمایند با ما تماس بگیرید.

ما را چه به ریش... با اجازه ی شما چند

صبحی محاسن خود را به حال خود گذاشتیم تا بر سر و صورتمان جولانی به میل خویش بنمایند. به هر گروهی وارد شدیم ما را به خود خواند. فرمانده ای در حوزه ی بسیج می گفت: به شهید ها شبیه شده ای! طلبه ای می گفت: شیخ! میخواهی آخوند شوی؟ به بانک رفتیم گفتند: وام میخواهی؟ به جمع دوستانی ام که به جرگه ی متاهلین پیوسته اند وارد شدم گفتند: نکند کسی دل تو را برده و میخواهی با این شکل و شمایل دل پدرش را ببری که بگه به به چه پسر خوبی! به جمع دوستان هنرمندم وارد شدم گفتند شبیه هنرمندان عزلت نشین شده ای! خلاصه به هر جمعی که هر یک به کاری مشغول بود و به عنوانی منصوب، وارد شدیم، ما را به جمع خود به کنایه یا جد می پذیرفت. اما روزی به جمعی وارد شدم که به کار خاصی مشغول نبودند اما خود را "آدم" می پنداشتند. تا مرا دیدند افاضه فرمودند که کردار غیر آدمیزاد چیست در آورده ای؟ برو آدم شو. چشم! -امین مسگر



این هم یک نگاه زیبا و مهربان به ابتکار سردین تقدیم به شما عزیزان



اساسی و بنیادی که می بایست در خصوص رفع آفت مذکور صورت بگیرد این است که باید کلیه شکل های فرهنگی در ارتباط و اتصال با یکدیگر باشند و به صورت تشکیلاتی عمل نمایند. یکی از فواید تشکیلاتی عمل کردن این است که باعث هم افزایی و تقویت یکدیگر می شوند و احساس می کنند که دیگر تنها نیستند و در این وادی کسان دیگری نیز هستند. دیگر اینکه شکل هایی که سابقه بیشتری دارند؛ تجربیات کاری خود را در اختیار دیگران قرار دهند تا راه های اشتباهی که خودشان طی نموده اند؛ دیگران نزنند. امام خامنه ای می فرمایند: "ما اعتقادمان این است که بهترین راهی که میتواند هدایت الهی را بر جان ها بنشانند، یک تشکیلات است. تشکیلات یکی از فرائض هر گروه مردمی است) تشکیلات یعنی نظم، تقسیم کار، ارتباط و اتصال(هیچکاری در دنیا بدون تشکیلات پیش نمیرود در تشکیلات، فرد در جمع حل می شود که این عین بازیافتن به معنای حقیقیست. از آدم کم نمی شود که اضافه می شود) حبه قند و آب(باید تشخیص و فردیت خود را از دست داد البته فرد گرایی از ابتدا در شرق بوده) ورزش و موسیقی(ولی اسلام نقطه مقابل این است عبادت که ظاهرا شخصیت را میگوید جمعی انجام بده ...اختلاف سلیقه ها را کنار بگذارید و به دنبال وجوه مشترک بگردید مشترکات بین ما زیاد است.

روح اله راستی

آسیب شناسی کارهای فرهنگی (۲) در شماره قبل به برخی از آفت های موجود در کارهای فرهنگی بخش کویرات اشاره نمودم. - موازی کاری و جزیره ای عمل کردن: یکی دیگر از آفت هایی که در فعالیتهای فرهنگی وجود دارد؛ این است که تشکل های فرهنگی به صورت جزیره ای و موازی کاری فعالیت می کنند. در بخش کویرات، مساجد، حسینیه، هیئات مذهبی و پایگاه های بسیج زیادی وجود دارد که در برخی از روستاها، کلیه اماکن مذهبی مذکور در یک محله مستقر هستند و هر سال نیز بر تعداد آنها افزوده می شود. سوالی که در خصوص تأسیس روز افزون اماکن مذهبی (مساجد، حسینیه، هیئات مذهبی و پایگاه های بسیج) کنار یکدیگر و در یک محل پیش می آید این است که یک مسجد یا پایگاه بسیج چه کاری نمی تواند انجام دهد که فقط گره آن با تأسیس حسنیه و تشکیل کانون فرهنگی باز می شود و یا بالعکس؟ در حالیکه کلیه اماکن مذهبی مذکور به تنهایی می توانند امورات فرهنگی، سیاسی و... برگزار نمایند. اگرنگاهی بیاندازیم به فعالیت هایی که در سطح منطقه انجام می گیرد و یا از کلیه مسئولین تشکل های فرهنگی بخواهیم که گزارش عملکرد بدهند؛ متوجه خواهیم شد اکثر قریب به اتفاق آنها، فعالیت هایشان شبیه به یکدیگر می باشد. هر تشکل فرهنگی که تأسیس می گردد؛ از همان نقطه ای شروع می کند که یک تشکل دیگری، ده سال پیش شروع کرده است و باعث می شود که هزینه و توان اضافی خرج نماید و همان کارهایی را انجام دهد که دیگران انجام داده اند و همان راهی را بروند که آنها رفته اند و عملاً موجب می گردد که تشکل فرهنگی تازه تأسیس، گرفتار کارهای تکراری و سطحی شوند. یادم هست در سال ۱۳۸۶ در پایگاه بسیج مسئول گروه کانون فرهنگی بودم. بچه ها پیشنهاد می دادند که ما هم در پایگاه دعا راه بیاندازیم. به آنان می گفتم اگر می خواهید در دعا شرکت کنید الان در کلیه مساجد و حسینیه ها، هر هفته به صورت مرتب سه شنبه ها و پنج شنبه ها دعا برگزار می شود؛ بروید آنجا شرکت کنید. علاوه بر اینکه تشکل های مذکور به صورت موازی کاری فعالیت می کنند و فعالیت هایشان شبیه به یکدیگر می باشد؛ هیچ گونه ارتباط و اتصالی بین آنها وجود ندارد و هر کدام به مانند اینکه در یک جزیره دورافتاده ای هستند و از یکدیگر خبر ندارند؛ فعالیت می کنند. یک کارهای

آشپز خانه و پیتزا ساندویچ علمدار "به همراه لژ خانوادگی" پخت انواع غذا، خورشت، کوبیده، مرغ، ماهی، چلو جوجه، پیتزا مرغ، مخلوط و...



آدرس: ابوزیدآباد، جنب پمپ بنزین، طبقه زیرین صنعت چوب تهران، آشپزخانه علمدار

تلفن تماس: ۰۳۱۵۸۳۹۰۳۰۰ - ۰۹۱۳۳۶۲۴۵۱۲ فرخیان

سفارش برای مراسمات پذیرفته می شود.

با خواندن ماهنامه و ارسال نظرات خود، به ما به صورت فرامادی کمک می کنید. جهت اهدای ماهیانه مبلغ مورد نظر به ماهنامه جهت ترویج بیشتر آن، با ما تماس بگیرید.

با تشکر از دوستان: مجید بهزادی، حسن امجدیان، وحید توکلی، روح اله راستی، سعید محمدی، نسیم توکلی شاسوسا، احسان پیشه